

واکاوی اعتراضات معیشتی و بن‌بست دیپلماتیک فعلی در گفت‌وگوی «توسعه ایرانی» با پروفسور «سیدحسن امین»

راهی جز «رفراندوم» و «اصلاحات ساختاری» باقی‌نمانده‌است



حمیدرضا مهدیزاده

جامعه‌ایران زیر فشار خردکننده «معیشت» به‌آستانه «انفجار» رسیده‌است؛ جایی که دیگر نه وعده‌های هرروزه اقتصادی‌دولت‌مرحمی‌بر سفره‌های تهی کارگران، معلمان وپارتیشتگان‌است‌ونه‌دیپلماسی‌به‌بن‌بست‌رسیده، گره‌از کلاف‌سرد گرم‌تجریم‌هاوبحران‌های ملی می‌گشاید.اصرار بی‌منطق حاکمیت بر دکن‌برین خاص در سیاست خارجی‌و نادیده‌گرفتن مطالبات‌بحق جامعه، کشورادر یک «انسداد تاریخی» قرار داده‌وبه‌این وضعیت‌باید‌دومین‌تهدید‌صریح جمهوری اسلامی توسط‌دونالد ترامپ راهم‌اضافه‌کنیم‌که فعلاسرمست‌از سرنگونی‌نیکلاس‌مادوروست.

آیا جنگ دیگری با آمریکا واسرائیل در راه‌است؟ آیا با افزایش اعتراضات به سوی چرخه‌خشونت داخلی حرکت می‌کنیم؟

برای پاسخ به پرسش‌های مذکور، باافتخار میزبان شخصیتی شدیم که به معنای واقعی کلمه «-A world classIranian» است.

خانم‌ها و آقایان! گفت‌وگوی میز سیاست‌خارجی «توسعه‌ایرانی» باپروفسور سیدحسن امین، استاد پراوازه و صاحب‌گرسی حقوق بین‌الملل در دانشگاه کلدونین گلاسگو،خوش‌آمدید.



پرفسور حسن‌امین عزیز، الان که این گفت‌وگو میان‌ماصورت‌می‌گیرد، ایران بار دیگر شاهد اعتراضات‌معیشتی‌است‌که متأسفانه‌در برخی نقاط به خشونت کشیده شده؛ تصویری تکرار شونده‌از خرداد ۸۸، دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸ و پیوزیه پاییز ۱۴۰۱ «اعتراضات‌مهسا»

موضوع اصلی اینجاست که حاکمیت از یک‌سو همواره مدعی استسخت‌اعتراض را به رسمیت می‌شناسد امااز سوی دیگر، به دلیل تعمد یا خلأدر تعریف «سازوکار قانونی» هر اعتراضی در خیابان را بلافاصله ذیل عنوان «اغتشاش» صورت‌بندی می‌کند. به عنوان یک‌مقوقدان بر جست‌ه‌وفعال سیاسی، تحلیل شما از این وضعیت چیست؟ چرا در جمهوری اسلامی اعتراض هیچ‌گاه از خیابان به صندوق رای با نهادهای مدنی منتقل نمی‌شودو همواره در چرخه تکرار اغتشاش و سرکوب باقی می‌ماند؟

با درود به شما و مخاطبان فرهیخته «توسعه ایرانی»، تحلیل من این است که این اعتراضات، کاملاً مشروع و علاوه بر آن غیرقابل اجتناب‌است‌به‌این حقیقت که اکثریت جامعه کنونی ایران از جهت‌معیشتی‌در آمدشان کفاف‌مخارجشان را نمی‌دهد. مردم به‌سسته‌آمده‌اندو دیگر برایشان این اوضاع و احوال قابل تحمل نیست.دولت‌آقای پزشکیان هم‌صریحاً

ماباید به گونه‌ای عمل کنیم که مطالبات مشروع مردم ایران، ابزار دست‌قدرت‌تهدیه‌جانی‌برای پیشبرد پروژه‌های خاور میانه‌ای‌شان نشود.استراتژی جمهوری اسلامی در سیاست‌خارجی باید از حالت «تقابلی» به‌حالت «تنش‌زدایی واقعی» تغییر کند تا بهانه‌از دست تندروهای واشنگتن و تل‌آویگو گرفته شود

وبه‌وضوح این اعتراضات را به عنوان «اعتراض» قبول کرده است. امااز آنجایی که بخشی از نیروها، دستورالعمل‌هایی دارند که موجب می‌شود عکس‌العملی از ناحیه‌معترضان ایجاد شود، در نتیجه ما شواهدی می‌بینیم که مردم خواه-ناخواه برای جلوگیری از مجروح شدن، دست به اقداماتی می‌زنند. در این شرایط، ما آن چیزی را که مطلوب جامعه هست - یعنی یک‌دگرگونی اساسی و تغییر ساختار با کمترین هزینه - را متأسفانه داریم از دست می‌دهیم، این به سود هیچ کس، مخصوصاً منافع ملی درازمدت ایران نیست؛ چرا که تک‌تک افراد این کشور جزو سرمایه ملی هستند، حتی کسانی که به‌عنوان نیروی انتظامی امنیتی یاسیجی در حال انجام مأموریت‌هایشان هستند آن‌هاهم شهروندان این کشورند و جان‌شان برای بقیه ایرانیان ارزشمند است و همین‌طور مردمی که در خیابان‌هاحق‌برای اعتراض می‌اندازند آن‌هاهم مردمی هستند که در حقیقت چاره‌دیگری بجز اعتراضی و آمدن به خیابان نداشته‌اند. بنابراین یابستی تا جای ممکن، نیروهای انتظامی امنیتی و یسجی خودشان را فقط در سطح اینک‌ه اعتراضات به خشونت کشیده نشود، محدود کنند؛ تحریک نکنند و رفتار خشونت‌آمیز نداشته باشند و اجازه دهند این اعتراضات در همان سطح «اعتراض و تظاهرات» باقی‌بماند.

اخیر آقای پهلزادنبوی اظهار داشته که اصلاحات باید صرفاً «قانون‌مند» و «در چارچوب نظام» باشد. دیدگاهی که بسیاری از منتقدان آن را نوعی «استمرار طلبی» و سدره تغییرات واقعی می‌دانند. از سوی دیگر، تجربه‌ی دهه‌های اخیر نشان داده نهادهایی مانند شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگران، عملاً به توانعی جدی برای ایجاد اصلاحات تبدیل نشده‌اند. آیا راجع به کلام آیت‌الله خمینی در سال ۴۲ که فرموده بودند نسل‌های بعدی نباید تاوان تصمیمات گذشتگان را بدهند، آیا زمان آن نرسیده که به سمت اصلاحات بنیادین و مردمی کردن واقعی سیاست در ایران حرکت کنیم؟

بسیار پرسش‌هایی مطرح کردید. در واقع، پاسخ من به این سوال دو جنبه دارد؛ یکی از جهت «صالت» و دیگری از جهت «صراحت»

بنده با تمام احترامی که برای آقای پهلزادنبوی و سایر فعالان سیاسی متمایل به اصلاحات در چارچوب نظام، قائل هستم باید عرض کنم که این نگاه دیگر پاسخگوی نیازهای امروز جامعه ایران نیست. ۴۷ سال تجربه نشان داده است

که اصلاحات در چارچوب فعلی، به دلیل وجود نهادهای انتصابی و حاکمیتی که ششامه‌به‌درستی‌نام‌بردیده، معالابه بن‌بست‌رسیده‌است.

وقتی ما از «اصلاحات ساختاری» صحبت می‌کنیم، یعنی پذیرش این واقعیت که ساختار فعلی توانایی بازتولید عدالت و کارآمدی را از دست داده‌است. ارجاع شمایه کلام آیت‌الله خمینی در سال ۴۲ بسیار دقیق است؛ چرا که حق تعیین سرنوشت، یک حق دائمی برای هر نسل است و نمی‌توان اراده‌ی یک نسل را برای همیشه به نسل‌های بعدی تحمیل کرد.

در مورد تشکیل مجلس مؤسسان، این یک ضرورت حقوقی برای عبور از بن‌بست فعلی است تا بتوان به یک قرار داد اجتماعی جدید دست یافت. اما اینکه چه کسانی باید مسیر را طی کنند، معتقدم که ما نیازمند چهره‌های مستقل و متخصصی هستیم که دستان‌شان به رانت و فساد آلوده نباشد و در میان مردم از اعتبار اخلاقی برخوردار باشند. این افراد باید فراتر از جناح‌بندی‌های مرسوم سیاسی (اصلاح‌طلب و اصول‌گرا) عمل کنند تا بتوانند نقش پل ارتباطی میان حاکمیت و بنده‌معترض جامعه را ایفا کنند.

بگذارید بحث را کمی عمیق‌تر کنیم. ما امروز در جبهه اصلاحات با طیف‌های مختلفی روبرو هستیم؛ از یک‌سو چهره‌هایی مانند مصطفی تاج‌زاده و سعید مدنی را داریم که علی‌رغم تحمل احکام سنگین حبس، همچنان بر مواضع خود ایستاده‌اند و با مرزبندی صریح نسبت به «استمرار طلبی» موجود بر ضرورت تغییرات ساختاری و برگزاری رفراندوم بدون نیاز به مداخله خارجی تأکید می‌کنند. حتی حسن روحانی، رئیس‌جمهور سابق نیز بارها رفراندوم

زمان آن فرا رسیده که سیاست خارجی ما از یک رویکرد «ایدئولوژی محور» به یک رویکرد «ایران محور» تغییر جهت دهد. ما باید پیذیریم که بدون داشتن یک اقتصاد پویا و تعامل سازنده با جهان، نمی‌توانیم امنیت پایدار داشته باشیم. جبهه ملی ایران همواره بر این باور بوده است که اولویت اول و آخر باید «منافع ملی» و «سعادت ملت ایران» باشد

هدفشان اصلاح واقعی ساختار است، نه صرفاً بقادر قدرت. ۳. فرصت‌سازی برای دولت کنونی: می‌توان به دولت فعلی (جناب آقای پزشکیان) که بخشی از مردم به شعارهای او اعتماد کرده‌اند، فرصت داد تا زمینه را برای اصلاحات ساختاری و تشکیل مجلس مؤسسان فراهم کند. این کار نه تنها شانه قدرت حاکمیت، بلکه کم‌هزینه‌ترین راه برای کل ایران خواهد بود.

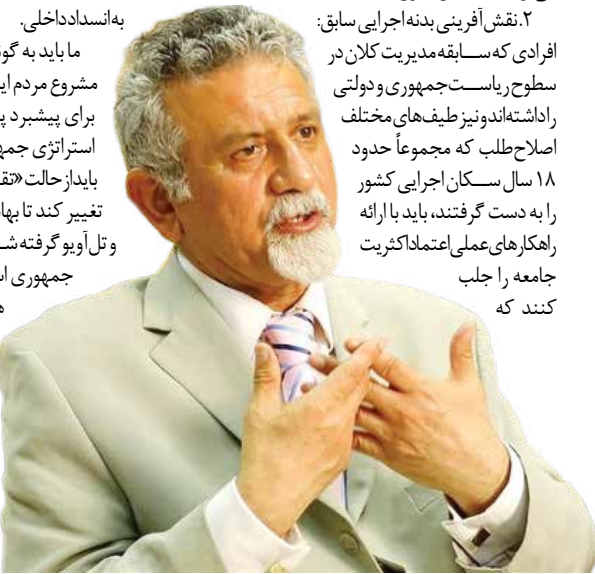
ما خواهان یک «چرخش خشونت‌پر هیز» برای گذار از وضع موجود به وضع مطلوب هستیم. این مسیر با همکاری مردم، اپوزیسیون ریشه‌دار و داخلی، و مدیریت کسانی که تجربه کشورداری دارند، میسر است. امیدوارم پیش از آنکه نامیدی مطلق، مردم ایران را به سمت حرکات انفجاری و غیر قابل کنترل سوق دهد عقلانیت سیاسی بر فضای تصمیم‌گیری حاکم شود.

در حال حاضر، شاهد یک پارادوکس عجیب در رفتار رهبران آمریکا و اسرائیل هستیم. از یک سو دونالد ترامپ با ادبیاتی تهاجمی، برای دومین مرتبه جمهوری اسلامی را تحت‌لوی حمایت از معتزضان معیشتی تهدید به حمله نظامی کرده‌از سوی دیگر، بنیامین نتانیاهو سکوتی معنادار یا واکنشی بسیار مبهم پیشه کرده‌است. تحلیل شما از این هم‌زمانی «صدای بلندوا شنگتن» و «سکوت تل‌آویو» چیست و این که دینامیک فعلی چه تأثیری بر محاسبات استراتژیک مقامات ایران بابت پیشبرد دیپلماسی به‌بن‌بست‌رسیده فعلی، خواهد داشت؟

تحلیل من این است که ما شاهد یک «تقسیم کار استراتژیک» میان ترامپ و نتانیاهو هستیم. ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده نیاز دارد که با صدای بلند سخن بگوید و ماه به‌افکار عمومی داخلی خود پاسخ‌دهد و هم‌نقش «رهبری جهانی» در حمایت از حقوق بشر را بازی کند. اما سکوت نتانیاهو، یک سکوت تاکتیکی و بسیار خطرناک‌تر است. اسرائیل تر جیح می‌دهد به جای لفاظی، در میدان عمل و از طریق نفوذ اطلاعاتی و عملیاتی تأثیر بگذارد.

مقامات جمهوری اسلامی به خوبی می‌دانند که تهدیدات ترامپی می‌تواند «ستر ساز» یک‌اجماع بین‌المللی برای رد خود را بدست‌تخت‌تر باشد. این دینامیک باعث شده است که حاکمیت در تهران، در یک‌موضع دوگانه قرار بگیرد؛ از یک‌سو نمی‌خواهد در برابر تهدیدات خارجی ضعف‌نشان دهد و از سوی دیگر می‌ترسد که سرکوب شدید داخلی، همان بهانه‌ای باشد که ترامپ برای مداخله مستقیم نظامی یا اعمال تحریم‌های فلج‌کننده جدید به آن نیاز دارد. مادام‌مورد مردم این پیام‌های متناقض آثار روانی عمیقی دارد؛ بخشی از بدنه‌معترض ممکن است دچار این خطای محاسباتی شوند که «تاجی خارجی» در راه‌است، در حالی که تجربه تاریخی نشان داده دخالت خارجی هرگز به‌دمو‌کراسی پایدار ختم نشده‌است. هراس از جنگ «Syrtianization of Iran» یا همان «سوریه‌ای شدن ایران» واقعیتی است که در ذهن طبقه متوسط و نخبگان وجود دارد. راهکار مادر جبهه ملی و نیروهای میهن پرست این است: نه به دخالت خارجی و نه به انسداد داخلی.

ما باید به گونه‌ای عمل کنیم که مطالبات مشروع مردم ایران، ابزار دست قدرت‌های جهانی برای پیشبرد پروژه‌های خاور میانه‌ای‌شان نشود. استراتژی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی باید از حالت «تقابلی» به‌حالت «تنش‌زدایی واقعی» تغییر کند تا بهانه از دست تندروهای واشنگتن و تل‌آویو گرفته نشود. به هر حال، تهدیدات مداوم جمهوری اسلامی توسط ترامپ در درازمدت هیچ‌نفعی برای اپوزیسیون مردم در صحنه ندارد. ما زمانی می‌توانیم از طریق اعتراضات خیابانی، نوشتن، سخنرانی و تظاهرات - که حق قانونی مردم طبق متن قانون اساسی جمهوری اسلامی است - به نتیجه برسیم که یک وضعیت فوق‌العاده نظامی صورت‌نگیرد.



۱. تحول از درون حاکمیت: حاکمیت باید به این سطح از بلوغ و درایت سیاسی برسد که خود پیش‌قدم تغییرات شود. پیشنهادهایی مانند آنچه آقای حسن روحانی در باره رفراندوم مطرح کردند باید گاه‌های اصلاح‌گران ساختاری، می‌تواند مبنای این تحول باشد.

۲. نقش آفرینی بدنه اجرایی سابق: افرادی که سابقه مدیریت کلان در سطوح ریاست‌جمهوری و دولتی را داشته‌اند و نیز طیف‌های مختلف اصلاح‌طلب که مجموعاً حدود ۱۸ سال سکان اجرایی کشور را به دست گرفته‌اند، باید با ارائه راهکارهای عملی اعتماد اکثریت جامعه را جلب کنند که

که واشنگتن می‌کوشد با نمایش قدرت در عیان، هزینه مخالفت با سیاست‌های خود را آن‌چنان بالا ببرد که دولت‌های منطقه پیشاپیش به سازش تن دهند. در این الگو، نیاز به مداخله نظامی در همه کشور هائ نیست و کافی است نمونه‌ای خشن مانند ونزوئلا ساخته شود تا دیگران پیام را دریافت کنند. ترامپ با تهدید دلسی رودریگز به اینکه «سرنوشتی بدتر از مادورو» را خواهد داشت، عملاً پیام روشنی به همه

رهبران منطقه داد و گفت که با همکاری کامل یا حذف‌را انتخاب کنند. این پیام، به‌ویژه برای کشورهایی که در سال‌های اخیر سیاست خارجی مستقل‌تری در پیش‌گرفته‌اند، زنگ خطر جدی محسوب می‌شود.

تحلیلگران معتقدند این رویکرد دواکنشی به کاهش نفوذ سنتی آمریکا در لاتین و افزایش حضور چین و روسیه است. برزیل، به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد منطقه، اکنون شریک تجاری لو چین است و همین موضوع به‌لوا دواسیلیو اجازه داده موضعی تندتر علیه واشنگتن اتخاذ کند.

پس از ونزوئلا، توپ همسایگان است؟

پرسش کلیدی این است که آیا دولت دوم ترامپ واقعاً توان و عزم حمله به کشورهای دیگری مانند کوبا، مکزیک یا کلمبیا را دارد؟ از منظر نظامی، ایالات متحده همچنان قدرتمندترین ارتش جهان است، اما مداخله رهبر مان در چند جبهه در آمریکای لاتین، هزینه‌های اقتصادی، سیاسی و انسانی سنگینی خواهد داشت.

تجربه‌های عراق افغانستان و لیبی نشان داده‌اند که حذف یک رهبر لزوماً به ثبات و دموکراسی منجر نمی‌شود و حتی آسیای نامبر در تحلیل خود هشدار می‌دهد که ونزوئلا کشوری با ۳۰ میلیون جمعیت، جغرافیای پیچیده و شبکه‌های عمیق سیاسی است و اشغال یا کنترل آن مستلزم سال‌ها تهدود صدها میلیارد دلار هزینه خواهد بود؛ موضوعی که افکار عمومی آمریکا، خسته از جنگ‌های بی‌پایان، احتمالاً از آن حمایت نخواهد کرد.

از سوی دیگر، واکنش چین و روسیه به راهبرد جدید ترامپ

حاکمیت باید به این سطح از بلوغ و درایت سیاسی برسد که خود پیش‌قدم تغییرات شود. پیشنهادهایی مانند آنچه آقای حسن روحانی در باره رفراندوم مطرح کردند باید بدی‌گاه‌های اصلاح‌گران ساختاری، می‌تواند مبنای این تحول باشد

اگر ترامپ بخواهد این تهدیدات را عملی کند، من فکر نمی‌کنم فرصتی برای یک تغییر «خشونت‌پر هیز» در سیستم حکومتی ایران باقی‌ماند؛ بلکه سیاست داخلی تحت تأثیر شرایط جنگ قرار خواهد گرفت. در باره سکوت دولت اسرائیل نیز باید بگویم که به خلاف دولت جمهوری خواه آمریکا، آن‌ها شاید نمی‌خواهند دست خود را باز کنند. اما مسلم‌است که اگر این اعتراضات خدای‌ناکرده جنبه‌درگیری خیابانی پیدا کند، اسرائیل از این موقعیت‌سو استفاده خواهد کرد. در شش‌راهی که نیروهای انتظامی و نظامی مشغول مبارزه با مردم ایران در کف خیابان هستند، اسرائیل می‌تواند دوباره به کشور مان حمله کند و بیش‌ترین خسارت را به ایران و ایرانیان وارد سازد چنان‌که پیش از این هم مقدمات چنین اقداماتی را فراهم کرده‌بودند. بنابراین، نباید گمان کنیم که دل آن‌ها برای دموکراسی در ایران سوخته‌است. راه‌حل نهایی باید امری میان مردم و شهروندان جان‌به‌لب‌رسیده ایران و حکومت مستقر باشد. هر دو طرف باید با عقلانیت و بلوغ سیاسی، راهی در داخل پیدا کنند که به‌دور از تحمیل نظرات دولت‌های خارجی باشد؛ چرا که منافع آن‌ها لزوماً با منافع ملی ایران یکی نیست.

به عنوان سوال آخر، می‌خواهم به پاشنه آشیل سیاست خارجی ایران بپردازم: «جایگزینی دکتربین امنیت ملی» با دکتربین «جبهه مقاومت» سال‌هاست که حاکمیت، حمایت بی‌دریغ از گروه‌های نیابتی و تقابل همه‌جانبه با اسرائیل را ذیل مفهوم «حق رهبردی» تعریف می‌کند اما منتقدان و بخش بزرگی از جامعه معتقدند که این یک اصطلاح «حق رهبردی» نه تنها امنیتی برای مرزهای جغرافیایی ایران به‌ارمغان نیآورود جنبه دوگانه ۱۲روزهم‌خشم‌شد، بلکه منافع کلان اقتصادی و دیپلماسی ما را در عرصه بین‌المللی شدیداً به‌مخاطره انداخته‌است. از دیدگاه شما آیا این استراتژی که ایران را در معرض انزوا ی جهانی و تحریم‌های کمرشکن قرار داده، با تعریف حقوقی و سیاسی از «امنیت ملی» سازگار است؟

در پاسخ به این پرسش باید بگویم که بله. با شما کاملاً موافقم. متأسفانه آنچه تحت عنوان «جبهه مقاومت» یا «حق رهبردی» سال‌هاست تبدیل می‌شود، با تعریف علمی و مدرن امنیت ملی «National Security» در تضاد آشکار قرار گرفته‌است. امنیت ملی به معنای صیانت از تمامیت ارضی، ثروت ملی و رفاه شهروندان در داخل مرزهاست، اما ما دیده‌ایم که این سیاست‌ها چگونه به انزوا ی سیاسی و تحریم‌های کمرشکن منجر شده‌است. حمایت از گروه‌های نیابتی در منطقه، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت بازدارندگی ایجاد کرده باشد، اما درازمدت هزینه‌های اقتصادی آن بر دوش مردم ایران سنگینی کرده‌ودر ساخت‌های توسعه کشور افراسود کرده‌است. تقابل روسیه، چین، با اسرائیل نیز به جای تأمین امنیت، بهانه‌ای به دست تندروها و سطح بین‌المللی داده تا ایران را به عنوان یک تهدید جهانی معرفی کنند. من معتقدم زمان آن فرا رسیده که سیاست خارجی ما از یک رویکرد صحنه‌ندارد، ما زمانی می‌توانیم از طریق اعتراضات خیابانی، نوشتن، سخنرانی و تظاهرات - که حق قانونی مردم طبق متن قانون اساسی جمهوری اسلامی است - به نتیجه برسیم که یک وضعیت فوق‌العاده جدی قرار گیرد.

حسن امین عزیز، ممنون از شما.

تعیین‌کننده است. هر چند ترامپ مدعی است و روابط وی با شی جین‌پینگ آسیب‌نخواهد دید، اما یکن آشکارا تحركات واشنگتن علیه کارکنان رامحکوم کرده‌است. برای چین، آمریکای لاتین نه تنها منبع مواد خام، بلکه عرصه‌ای برای توازن‌سازی در برابر نفوذ آمریکا است. روسیه نیز، با سابقه حضور نظامی و دیپلماتیک در ونزوئلا و کوبا، این تحولات را تهدیدی مستقیم علیه نظم چندقطبی می‌داند. در نهایت، تمرکز و اصرار دولت دوم ترامپ بر تسلط بر آمریکای لاتین، پیامدهایی فراتر از این قاره خواهد داشت که شامل تضعیف حقوق بین‌الملل، تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ و افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای خواهد بود. اگرچه واشنگتن ممکن است در کوتاه‌مدت با نمایش قدرت به اهداف تاکتیکی دست یابد، اما در بلندمدت، این راهبرد می‌تواند به انزوا ی بیشتر آمریکا و تقویت بلوک‌های رقیب بینجامد. آنچه مسلم است، بایش نیکو لاس مادورو و صریق عملیات نظامی نبوده، بلکه اعلام آغاز فصل تازه‌از سیاست خارجی آمریکابوده؛ فصلی که در آن زور، جایگزین دیپلماسی شده و آمریکای لاتین بار دیگر به صحنه اصلی تقابل قدرت‌ها تبدیل شده‌است.

افزون بر پیامدهای فوری امنیتی و سیاسی، راهبرد دولت دوم ترامپ در آمریکای لاتین واجد آثار بلندمدت ساختاری است که می‌تواند چهره‌ای قاره را برای سال‌ها دگرگون کند. یکی از مهم‌ترین تبعات، تضعیف نهادهای منطقه‌ای و چندجانبه‌است. سازمان‌هایی مانند CELAC، مرکوسور و حتی سازمان کشورهای آمریکایی (OAS) که پیش‌تر نیز با اختلافات داخلی دست‌به‌گریبان بودند، اکنون در برابر آزمونی دشوار قرار گرفته‌اند. ناتوانی این نهادها در ارائه واکنشی واحد به رایش رئیس‌جمهور یک کشور عضو، این پیام را مخابره می‌کند که نظم منطقه‌ای بیش از هر زمان دیگری شکننده است.

در چنین فضایی، دولت‌های آمریکای لاتین ناگزیر به بازتعریف محاسبات امنیتی خود خواهند شد. کشورهای که تاکنون بر اصل «عدم مداخله» و حل‌فصل دیپلماتیک

داشتند، اکنون با واقعیتی مواجه‌اند که در آن حاکمیت ملی می‌تواند به‌طور ناگهانی و با توجیه منافع اقتصادی یک قدرت خارجی نقض شود. این وضعیت، احتمال گرایش برخی دولت‌ها به افزایش بودجه‌های نظامی، تقویت همکاری‌های امنیتی دو جانبه

یا حتی جست‌وجوی چتر حمایتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای را افزایش می‌دهد.

ترامپ در پی سقوط مادورو، سلطه آمریکا بر نیمکره غربی را غیرقابل مذاکره می‌داند!

واشنگتن؛ و القای هراس مهندسی شده در آمریکای لاتین



رامین پرتو

رایش نیکولاس مادورو رئیس‌جمهور ونزوئلا، توسط ارتش ایالات متحده و انتقال او به نیویورک به دستور مستقیم دونالد ترامپ، نه تنها یک رویداد امنیتی کم‌سابقه بلکه نقطه عطفی در تاریخ مداخلات خارجی آمریکا در آمریکای لاتین محسوب می‌شود. این اقدام که با حملات هوایی، اختلال در زیرساخت‌های دفاعی و عملیات زمینی سریع همراه بود، عملاً به بازتعریف قواعد بازی در نیمکره غربی انجامیده و پرسش‌های عمیقی در باره آینده حاکمیت، امنیت و نظم منطقه‌ای ایجاد کرده‌است. سه روز پس از این عملیات، اظهارات دونالد ترامپ نشان داد که این اقدام نه یک عملیات موقتی، بلکه بخشی از یک راهبرد کلان برای اعمال سلطه مستقیم بر آمریکای لاتین است.

ترامپ با تهدید دلسی رودریگز، رئیس‌جمهور موقت ونزوئلا و اشاره آشکار به «سترسسی کامل به نفت و منابع» این کشور، به روشنی هدف اقتصادی مداخله را بر زبان آورد. صراحتی که حتی در دوره‌های پیشین مداخله جویی آمریکانیز کمتر دیده شده بود.

بازگشت بی‌برده سلطه جویی آمریکا

آنچه عملیات ونزوئلا را از بسیاری از مداخلات پیشین آمریکا متمایز می‌کند، صراحتاً ایدئولوژیک و فقدان هرگونه پوشش اخلاقی یا دموکراتیک است. ترامپ آشکارا اعلام کرد که دیگر حتی دکتربین مونرو نیز برای توجیه اقدامات آمریکا کافی نیست و از مفهومی تازه با عنوان «دکتربین دونرو» سخن گفت؛ دکتربنی که سلطه آمریکا بر نیمکره غربی را غیر قابل مذاکره می‌داند! در این میان تحلیل‌چک نیکلس، نویسنده نیویورک تایمز، نشان می‌دهد که این عملیات بازگشت آشکار به سیاست‌های مداخله جویانه قرن نوزدهمی است؛

این راهبرد بر پایه «ترس استراتژیک» بنا شده است؛ به این معنا